

Digital

demo-

krati?

Partierna

i en

ny tid

دیجیتال دموکراسی؟

احزاب در عصری نوین

اولف بیرلد، ماری دمکر، سوفی بلومبک، لین سندبری

برگردان: محمود شوشتری

Ulf Bjøreld
Sofie Blomback
Marie Demker
Linn Sandberg

Atlas

دیجیتال دموکراسی؟

احزاب در عصری نوین

اولف بیرلد، ماری دمکر، صوفی بلومبک، لین سندبری.

برگردان: محمود شوشتری

موقعیت احزاب سیاسی جافتاده (سنتی) در اذهان شهروندان جهان غرب ضعیف شده، آن هم در شرایطی که موج پوپولیسم هر روز بر بخشی وسیع‌تر از عرصه سیاسی چیره می‌شود. تحولی که بسیاری بیم آن دارند که نه تنها اعتماد و باور به احزاب سیاسی را از درون تهی می‌کند، بلکه تهدیدی برای دموکراسی پارلمانی، بعنوان شکل حکمرانی جاری خواهد بود. چنین تحولی معلول چیست؟ آیا دوران دموکراسی احزاب به سر رسیده؟ آیا احزاب سیاسی جافتاده دیگر توان این که صدایی که بیان کننده اراده و خواست شهروندان باشند، را از دست داده‌اند؟

دیجیتال دموکراسی؟ تجزیه تحلیل می‌کند که چگونه دیجیتالی شدن جامعه و رشد و گسترش شبکه‌های اجتماعی می‌توانند به احیای اهمیت یافتن دوباره نقش احزاب سیاسی کمک کنند. شبکه‌های اجتماعی می‌توانند ایجاد و برقراری رابطه سریع بین نمایندگان و رای دهندگان را ممکن سازند. اما، آیا احزاب سیاسی تا چه میزان در استفاده از امکانات نوین خوب عمل می‌کنند؟

اولف بیرلد و ماری دمکر پروفسور علوم سیاسی اند که در دانشگاه گوتنبرگ سوئد تدریس می‌کنند. صوفی بلومبک استاد علوم سیاسی در دانشگاه مید سوئیدن است. لین سندبری دکتر علم رسانه و علوم ارتباطات جمعی در دانشگاه اسلو است.

Ulf Bjereld

Sofie Blombäck

Marie Demker

Linn Sandberg

انتشار از اطلس

چاپ کتاب اسکان، فالون ۲۰۱۸

این کتاب از جمله کتاب‌های آموزشی پژوهش‌های سیاسی/ تحقیقات گوتنبرگ در حوزه سیاسی،
انستیتوی علوم سیاسی، دانشگاه گوتنبرگ است.

مندرجات

مقدمه

یکم: دیجیتالی شدن جامعه و بحران احزاب

دوم: دیجیتالیسم چگونه بر دموکراسی سیاسی تأثیر گذار است؟

سوم: استراتژی احزاب برای شبکه‌های اجتماعی

چهارم: فعالیت‌های احزاب در شبکه‌های اجتماعی

پنجم: سیاستمداران، اعضا و رأی‌دهندگان در شبکه‌های اجتماعی

ششم: احزاب و سیاست دیجیتال شده

هفتم: لیست مراجع

هشتم: یادداشت‌ها

نهم: تشکر

دوشنبه ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۰، یک روز پس از انتخاباتی که به ورود حزب دموکرات‌های سوئد به پارلمان رأی داده شد، صدها تن از جوانان شهر وستروس* در یک تظاهرات اعتراضی بر علیه نژادپرستی در میدان زیگما* جمع شدند. نهاد رسمی معینی سازمان‌گر این تظاهرات نبود، تظاهرات فاقد هرگونه لیست برای سخنرانی بود.

یک جوان دبیرستانی برای روزنامه استان وستمیلند* تعریف کرد - نه، شایعه راه افتاد، پیامک ارسال شد و از طریق فیسبوک دعوت شخصی صورت گرفت که ما در ساعت ۱۶ در میدان زیگما جمع خواهیم شد که بر علیه نژادپرستی اعتراض کنیم. چیز بیشتری نمی‌دانم.

گروه گیکلار تریکس* از فرصت استفاده کرد و یک نمایش ضد راسیستی از طریق رها کردن بادبادک‌های بهم گره زده شده، راه انداخت. این گروه اقدام به توزیع "سگ‌های بادبادکی بعنوان سمبل کثرت‌گرایی فرهنگی"، در بین جوانان کرد.

مارتین گرهاردسون از گروه تریکس به شرکت کنندگان اعلام کرد - شما می‌توانید یک بادبادک از هر رنگی که دل‌تان می‌خواهد را بردارید. فرق نمی‌کند که ما چپ قرمز و یا محافظه‌کار آبی باشیم. ما همه باید حالا متحد باشیم.

یک سخنران بدون مقدمه روی سکوی میدان رفت و (جمعیت را چنین) ترغیب کرد:

"حالا دموکرات‌های سوئد وارد پارلمان شده‌اند. این بدین معناست، تا زمانی که ما با رأی خود آن‌ها را از پارلمان بیرون نرانده‌ایم، حق دارند که در آن‌جا حضور داشته باشند. ما باید اعتراض خود را علیه این انتخاب کثیف بگونه‌ای شایسته ابراز کنیم. ما اکنون باید برای روزنامه‌ها بیانی‌ه بنویسیم. ما تجمع خواهیم کرد. باید بیرون رانده شویم!"

تظاهرات با مخالفت چندانی روبرو نشد. تنها حادثه غیر منتظره‌ای که اتفاق افتاد این بود که پلیس مانع فردی شد که با اسپری در حال نقاشی روی دیوار بود (۱).

تظاهرات ضد راسیستی آن روز در شهر وستروس، یک اتفاق نادر و تک افتاده نبود. در سرتاسر سوئد تظاهرات مشابهی در اعتراض به حضور دموکرات‌های سوئد در پارلمان برگزار شد. در استکهلم، طبق اظهارات پلیس، ده هزار نفر به‌صورتی خودجوش در میدان سرگلز* جمع شدند. مبتکر این اقدام فلیسیا مارگیننیو* هفده ساله بود که از طریق فیسبوک مردم را به شرکت در آن گردهمایی ترغیب کرد. او به روزنامه عصر چنین گفت:

"خواسته من این است که نشان دهیم که ما در کشورمان از نژادپرستی حمایت نمی‌کنیم" (۲).

در شهر گوتنبرگ، علیرغم بارش سیل‌آسای باران، براساس گزارش خبرگزاری ملی سوئد، ۵۰۰۰ نفر همایشی در اعتراض به موفقیت انتخاباتی حزب دموکرات‌های سوئد برگزار کردند. دعوت به همایش از جانب سه زن جوان ۲۰ ساله از طریق فیسبوک صورت گرفته بود. یکی از آن‌ها ایزابلا اندرسون* صبح روز بعد از انتخابات با احساسی آمیخته به ناامیدی شدید از خواب بیدار شده بود و تصمیم گرفته بود که همان روز مردم را به شرکت در تظاهرات اعتراضی در شکل و فرم تشکیل صف تأسف و غم ترغیب کند:

"بیانید ما تأسف جمعی خود را از نتایج انتخابات امسال برای گوتنبرگ و سوئد، کشوری که حالا دیگر راسیسم را پذیرفته است، نشان دهیم. ما با پوشیدن لباس سیاه و در سکوت در یوتاپلاتسن* به‌صاف خواهیم شد" (۳).

در شهر مالمو * چند هزار نفر در میدان مولوگ * جمع شدند. حتی در اومنو * و متعاقباً از جمله لیشوپینگ * و اروبورو * تظاهرات و اعتراضات و همایش غیررسمی خودجوش بر علیه نژادپرستی و ورود دموکرات‌های سوئد به پارلمان کشور برگزار شد.

وجه مشترک همه این گردهمایی‌ها و تظاهرات، خودجوش بودن و نداشتن هرگونه هماهنگ کننده بود. مبتکر آن‌ها اغلب یک فرد بود که احتمالاً در یک شبکه اجتماعی عضو بود. احزاب سیاسی بی نقش بودن خود در این همایش‌ها را نشان دادند. این همایش‌ها خیلی سریع و در آغاز از طریق ارسال پیامک و فیسبوک سازماندهی شدند. علیرغم فاصله زمانی کوتاه اطلاع رسانی، تعداد شرکت کنندگان این اعتراضات در مناطق مشابه در مقایسه با تدارکات دقیق احزاب سیاسی برای تظاهرات اول ماه مه، بسیار قابل توجه بود.

Sverigedemokraternas *

* حزب دموکرات‌های سوئد، حزبی خارجی ستیز راست که منشاء آن در گروه‌های شبه فاشیستی است. این حزب در سال ۲۰۱۰ موفق شد با کسب بیش از چهار درصد آرا برای اولین بار وارد پارلمان سوئد شود. این حزب در حال حاضر سومین حزب بزرگ سوئد است.

Västerås *

وستروس. شهری در سوئد.

Sigmtorget *

میدان زیگما در مرکز شهر وستروس.

Vestmanlands Läns Tidning *

روزنامه استان وستمنلند.

Gycklargruppen Trix *

بزرگترین گروه برگزاری نمایش‌های آتش در منطقه شمال اروپا. این گروه در زمینه تئاتر برای بزرگسالان جوانان و نوجوانان، و انجام فعالیت‌های آموزشی و سرگرم کننده فعالیت دارد. این گروه صحنه اجرای نمایش خود را تریکس تئاتر می‌نامند. مرکز اصلی آن در شهر وستروس واقع شده است. این گروه تاکنون برنامه‌هایی در سراسر سوئد و نیز بین‌المللی برگزار کرده است.

Sergels torg *

میدان سرگلز در مرکز شهر استکهلم سوئد.

Felicia Margineanu *

فیلیسیا مارگینینو.

Aftonbladet *

روزنامه عصر.

Isabella Andersson *

ایزابلا اندرسون.

Götaplatsen *

میدانی در شهر گوتنبرگ.

Malmö *

شهر مالمو در جنوب سوئد.

Möllevångstorget *

اسم میدانی در شهر مالمو.

Umeå *

شهری در شمال سوئد.

Linköping *

یکی از شهرهای سوئد.

Örebro *

اسم شهری در سوئد.

روایت تظاهرات ضد نژادپرستی بر علیه دموکرات‌های سوئد در روز پس از انتخابات سپتامبر سال ۲۰۱۰ تصویری از دو تحول عمده در فضای سیاسی سوئد را بنمایش می‌گذارد. در درجه نخست این که: شبکه‌های اجتماعی به کانال‌های مهمی بمنظور بسیج شهروندان جهت همایش‌های سیاسی تبدیل شده‌اند. سرعت، بُرد و امکان تعامل بر معضل کلاسیک همیشگی در چگونگی رسیدن به یک راهکار هم منطقی و هم مفید برای اکثریت، در جایی که امکان ارتباط مستقیم و دیالوگ وجود ندارد و بدلیل عدم آگاهی از این موضوع که دیگران نیز همان کار را انجام می‌دهند، موجب بالا رفتن هزینه فردی می‌شود، کمک می‌کند (۴). ارتباط از طریق شبکه‌های اجتماعی تا سطح یک استراتژی کارآ توسعه یافته، بگونه‌ای که توسط آن‌ها می‌توان در مدت زمانی کوتاه عده کثیری از مردم را برای انجام یک عمل مشترک و اغلب خودجوش بسیج کرد.

در درجه دوم: موقعیت و مقام احزاب سیاسی بعنوان پلاتفرمی برای مشارکت و عمل سیاسی شهروندان ضعیف شده است. تنها در طی دو دهه تعداد شهروندان سوئدی که عضو یکی از احزاب سیاسی هستند به کمتر از نصف کاهش یافته است. اشتیاق مردم سوئد به مشارکت سیاسی نسبت به قبل کاهش نیافته، بلکه شهروندان علانق سیاسی خود را از طرق دیگر، جدا از احزاب سیاسی، بیان می‌کنند.

چنین تغییراتی تنها مختص کشور سوئد نیست. در حال حاضر، بحث زیادی در مقیاس بین‌المللی در ارتباط با بحران احزاب سیاسی و مابه‌ازای سیاسی دیجیتالی شدن جامعه در جریان است. ضعیف شدن موقعیت احزاب بلحاظ تقسیم قدرت در جامعه و برای دموکراسی در سیاست برای سوئد و اروپا معنایش چیست؟ آیا جامعه به احزاب سیاسی به همان حد و سیاق گذشته، نیاز دارد؟ یا این که اگر پرسش را برگردانیم – آیا امروز احزاب سیاسی حقیقتاً به اعضای خود مانند گذشته احتیاج دارند و در این صورت برای چه کاری؟ آیا اتوماسیون و رشد شبکه‌های اجتماعی می‌توانند به احزاب سیاسی کمک کنند که مقام و موقعیت قبلی خود را بار دیگر احیا کرده و به مهم‌ترین پلاتفرم برای مشارکت و فعالیت‌های سیاسی شهروندان تبدیل گردند؟

استدلال ما در "دیجیتال دموکراسی؟" این است که، احزاب سیاسی در سیستم دموکراسی موجود کماکان بعنوان رابط بین شهروندان و نمایندگان منتخب خود دارای کارکردی مهم اند. چنانچه شهروندان از احزاب سیاسی رو برگردانند، این خطر وجود دارد که فاصله بین انتخاب کنندگان و تصمیم‌گیرندگان سیاسی بیشتر شود و در تداوم ما شاهد بروز نوعی عوام‌گرایی (پوپولیسم) باشیم که بیم آن می‌رود که مشروعیت دموکراسی پارلمانی را در اذهان شهروندان از درون تهی کند.

منظور ما این است که انقلاب در فناوری ارتباطات در بوجود آمدن نوع جدیدی از فردگرایی کمک کرده که بیشتر شدن فاصله بین شهروندان و احزاب سیاسی را موجب شده است. اما در عین حال همین تحول در فناوری ارتباطات ابزاری را ارائه می‌دهد که احزاب سیاسی با استفاده درست از آن می‌توانند پیوند بین انتخاب کنندگان و نمایندگان منتخب خود را تقویت کنند.

گوتنبرگ، اسلو، سوندسوال

مارس ۲۰۱۸

اولف بیرلند، ماری دمکر، صوفی بلومبک، لین سندبری.

یکم

دیجیتالی شدن جامعه و بحران احزاب

بحران احزاب؟

"دوران دموکراسی حزبی به سر آمده است." با این کلمات عالی و شاید تا حدی شوم کارشناس علوم سیاسی پتر مایر در کتاب خود بنام (Fuling the Void) که معنای آن حدوداً "اداره، هدایت کردن خلاء" است، در اصل مرگ دموکراسی پارلمانی احزاب را که در دوران پس از جنگ تاکنون در اروپای غربی حاکم بوده را اعلام می‌کند (۵). مایر بر این باور است که اگر چه احزاب کماکان وجود دارند، اما بنظر می‌رسد که در خلاء اند، بدون کمترین رابطه‌ای با جامعه در کلیت خود. احزاب گوناگون سیاسی با هم رقابت می‌کنند، اما بگونه‌ای که دیگر چندان در نظر شهروندان مفید و مهم بنظر نمی‌آیند. بنابراین، احزاب دیگر نمی‌توانند مدعی باشند که حامل (حمل کننده) دموکراسی سیاسی به گونه‌ای که در گذشته بود، می‌باشند.

پتر مایر در مورد این که چرا احزاب سیاسی در اروپای غربی نمی‌توانند مانند گذشته کارکرد خود بعنوان حلقه واسطه بین انتخاب کنندگان و نمایندگان آن‌ها باشند، دو بحث را مطرح می‌کند. بحث اول، احزاب سیاسی در غرب اهمیت خود را برای شهروندان از دست داده‌اند و بنابراین دیگر بندرت از طرف شهروندان بعنوان پلاتفرمی برای فعالیت‌های سیاسی و مشارکت مورد استفاده قرار می‌گیرند. پیوند بین شهروندان و احزاب سیاسی بسیار نازک و محدود شده است. میزان شرکت کننده در انتخابات کاهش یافته و تعداد بمراتب کمتری از شهروندان هویت سیاسی خود را از طریق حزب خاصی بیان می‌کنند. تعداد شهروندانی که عضو یک حزب سیاسی هستند کاهش یافته و انتخاب کنندگان در فاصله دو انتخابات حزب خود را، بگونه‌ای کاملاً متفاوت با گذشته، عوض می‌کنند. یکی از پی‌آمدهای گسست پیوند بین شهروندان و احزاب جالفتاده سیاسی را ما در درجه نخست در برآمد راست پوپولیسم و همچنین جنبش‌ها و احزاب چپ پوپولیستی در چندین کشور اروپایی می‌بینیم (۶).

دوم این که احزاب سیاسی اهمیت خود را برای کنشگران سیاسی از دست می‌دهند. البته احزاب سیاسی بعنوان پلاتفرم کماکان برای کسانی که می‌خواهند قدرت سیاسی اعمال کنند، مورد استفاده قرار خواهند گرفت، اما این پلاتفرم تا حدود زیادی تنها بعنوان سکوی پرش به سمت مسئولیت‌های دولتی و کسب موقعیتی در قدرت و دیگر مؤسسات، جدا از احزاب سیاسی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. سیاستمداری دیگر مضمون متعارف خود را از دست داده و غیر سیاسی شده و قدرت از انتخاب شدگان مردم و انجمن‌ها و تجمع‌های سیاسی به ارگان‌های مافوق دولتی و یا به سازمان‌های بین‌المللی بعنوان نمونه اتحادیه اروپا، صندوق بین‌المللی پول و یا بانک جهانی انتقال یافته، که باز خواست مسئولیت سیاسی از آن‌ها بسیار دشوار است (۷).

پتر مایر تصویری نقاشی می‌کند که در آن احزاب سیاسی به حاشیه رانده شده‌اند، و بیم آن می‌رود که پوپولیست‌ها و کارشناسان غیر سیاسی بعنوان تنها بدیل به حاشیه رانده شدن احزاب مطرح گردند (۸).

تِر پتر مایر، چنانچه بتوان بی‌اهمیت شدن احزاب سیاسی را نشان داد، مسلماً می‌تواند موضوعیت داشته باشد. اما، بعنوان مثال این که، کاهش میزان مشارکت رأی‌دهندگان در انتخابات، در کشورهای اروپای غربی، کاملاً روشن نیست. در سوئد در آخرین انتخابات میزان مشارکت برخلاف گذشته افزایش یافته، و در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۴ به میزان ۸۵،۸ درصد (که قابل قیاس با میانگین تعداد رأی‌دهندگان در سوئد در دوران پس از جنگ، ۸۶،۴ درصد است) بوده. اما، نظر پتر مایر از بسیاری جنبه‌های دیگر در واقع درست است. فرآیند موجود در احزاب سیاسی بسمت از دست دادن اعضای‌اشان است، البته به غیر از کشورهای که احزاب پوپولیستی جدید در آن جا تشکیل شده و موفقیت‌هایی نیز کسب کرده اند (بعنوان نمونه، یونان و اسپانیا). در این کشورها تعداد شهروندانی که عضو یک حزب سیاسی اند افزایش یافته است. سهم شهروندانی که بشکلی صریح هویت سیاسی خود را از طریق یک حزب سیاسی بیان می‌کنند، در کل اروپای غربی کاهش یافته است (۹). سیال شدن و گردش رأی‌دهندگان در اروپای غربی کنونی، بصورتی عیان بمراتب بیشتر از آن است که در بخش زیادی از سال‌های سده گذشته شاهد بودیم. امروز تقریباً از هر پنج رأی‌دهنده اروپایی یک نفر به یک حزب پوپولیستی رأی می‌دهد (۱۰). جهانی شدن و توسعه اتحادیه اروپا، قدرت سیاسی تجمع‌ها و نهادهای انتخاب شده توسط مردم را از درون تهی کرده و از این طریق موجب ضعیف شدن یکی از ارزش‌های مرکزی دموکراسی پارلمانی – امکان بازخواست و مسئولیت سیاسی سیاستمداران – شده است. همه‌پرسی سال ۲۰۱۶ که در طی آن اکثریت مردم بریتانیا به برکسیت رأی دادند – بنفع خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا – نمونه‌ای دراماتیک از ضعیف شدن پیوند احزاب جافتاده با مردم را بنمایش گذاشت. پیروزی انتخاباتی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۱۶ و موفقیت احزاب ناسیونالیستی، پوپولیستی در اروپا تأکید دیگری بر ضعیف شدن مقام و موقعیت احزاب جافتاده در میان شهروندان بود.

گسست پیوند بین شهروندان و احزاب سیاسی چگونه می‌تواند نقش‌آفرین باشد؟ آیا احزاب سیاسی اساساً نیاز دارند که اعضای داشته باشند؟ برای این که بتوانیم کمی عمیق‌تر فکر کنیم – آیا به وجود احزاب سیاسی نیازی است و در این صورت برای چه؟ برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها ما باید در درجه نخست بدانیم که در پس گزاره مبهم و چند پهلوی "بحران احزاب" چه نهفته است.

بحث "بحران احزاب" در حقیقت بحث تازه‌ای نیست. چنین بحثی همواره وجود داشته – و شاید بعبارت درست‌تر، از همان بدو پیدایش احزاب سیاسی هم‌زاد اشان بوده (۱۱). اما احزاب سخت‌جان‌تر و سیستم حزبی با ثبات‌تر از موانعی بودند که در مقابل آن‌ها قد علم می‌کردند. احزاب سیاسی با همان خط و مرزهای سیاسی موجود بین آن‌ها، امتحان و توانمندی بالایی در چالش و سازگاری با معضلات و مسائل مشخص سیاسی که در دستور کار روز قرار می‌گرفت از خود نشان دادند. بعنوان مثال اکثر احزاب سبز در فرآیند رشد خود در بیشتر موارد توانستند خود را با ابعاد درگیری‌های اجتماعی و سیاسی موجود سازگار کرده و در درجه اول در سمت چپ جناح‌بندی چپ – راست کنونی قرار گیرند. و به همین شکل احزاب ناسیونالیستی خارجی ستیز مجبور شدند جایگاه و موقعیت خود را در ابعاد و جناح‌بندی چپ – راست مشخص کنند که تقریباً همیشه در راست جا گرفته اند.

کارشناسان علوم سیاسی گوشر او ارلینگسون* و میکائیل پرشون* به موضوع "بحران احزاب" در هفته نامه علوم سیاسی در سال ۱۹۹۵ اشاره کرده اند. در سال ۲۰۰۰ شورای مشورتی دموکراسی اس. ان. اس* گزارشی در مورد "دموکراسی بدون احزاب" را منتشر کرد که در آن نگرانی احزاب مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته بود (۱۲). بحث در باره بحران احزاب در دهه پایانی سده ۱۹۰۰ پس از یک فرآیند طولانی مدت که در طی آن باور شهروندان نسبت به احزاب سیاسی مدام کاهش

یافت، بالا گرفت. یک پژوهش انتخاباتی که در سال ۱۹۶۸ در دانشگاه گوتنبرگ صورت گرفت، نشان داد که ۵۵ درصد از افرادی که از آن‌ها پرسیده شده بود: "آیا احزاب تنها به رأی مردم علاقه‌مند هستند، نه نظر آن‌ها؟" موافق نبودند. ۳۰ سال بعد چنین رقمی به بیش از نصف کاهش یافت – در سال ۱۹۹۸ تنها ۲۳ درصد از مردم با چنین گزاره‌ای که احزاب تنها در پی کسب رأی از مردم هستند، مخالف بودند (۱۳).

چاشنی استدلال و اظهار نظر گوشر او ارلینگسون و میکائیل پرشون در ارتباط با بحران احزاب کمی زیاد است. چنین ادعایی مدت‌هاست، به درازای طول عمر احزاب سیاسی، مطرح می‌شود. ولی علیرغم چنین ادعایی این احزاب کماکان موجودند، و از جنبه‌های زیادی سلامت به حیات خود، ادامه می‌دهند. ما در سوند ما شاهد نشانه‌هایی هستیم که نشان از کاهش ریزش اعضای احزاب دارند. بحران اعتمادی که احزاب سیاسی از دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ گرفتار آن بودند در جهت مخالف تغییر مسیر داده است. سال ۲۰۱۴ سهم افرادی که از این ادعا، که احزاب تنها به رأی علاقه دارند، فاصله گرفته‌اند تا میزان ۴۸ درصد فزونی یافته، این گرایش از سال ۱۹۹۸ تاکنون روندی صعودی داشته است. در سطح بین‌المللی، مردم سوند در مقایسه با مردم دیگر کشورها، اعتماد نسبتاً بالایی به احزاب سیاسی دارند (۱۴).

بسیار حائز اهمیت است که این نکته را بخاطر داشته باشیم که احزاب سیاسی در سوند (و کل اروپا) بطورکلی آن دسته از احزابی که در شروع کار تنها منافع یک گروه اجتماعی خاص را نمایندگی می‌کردند توسعه یافته و به احزابی تحول یافته اند که اصطلاحاً "Catch all-partier" (احزاب فراگیر) اتلاق می‌شوند و در تداوم به آن چه که "kartellpartier" "چادر بزرگ" متحول شده‌اند. در جامعه صنعتی سوند، حزب سوسیال دموکرات بعنوان حزبی که در درجه نخست طبقه کارگر را نمایندگی می‌کرد، بوجود آمد. حزب مرکز، یا همان اتحادیه کشاورزان، که بعد از سال ۱۹۵۷ حزب مرکز نامیده شد، هدف‌اش حمایت از منافع کشاورزان و یا کل مناطق روستایی بوده است. اما در سوندی که سهم طبقه کارگر کلاسیک و کشاورزان نسبت به کل جمعیت کشور شدیداً کاهش یافته احزاب سوسیال دموکرات و مرکز متحول شده‌اند و به "Catch all-partier" یا همان احزاب فراگیر که مخاطبین آن‌ها همه مردم هستند، نه یک گروه اجتماعی خاص، تبدیل شده‌اند. پاره‌ای بر این باور اند که – این احزاب به "kartellpartier" یا احزابی که از امکانات دولتی برای ماندن در قدرت استفاده می‌کنند که در سیستم باقی بمانند، متحول شده و از اعضای خود و جامعه مدنی فاصله گرفته و بجای آن تبدیل به بخشی از دستگاه دولتی شده اند. این‌گونه احزاب خود را وابسته به حمایت‌های رسمی دولتی کرده و برای جبران اعضای فعال، تعدادی اشخاص کارشناس در امور سیاسی را استخدام کرده‌اند. از این طریق در اهمیت حضور اعضای حزبی صرفه‌جویی می‌شود. در شرایط فقدان اثرگذاری اعضای فعال، احزاب تفاوت‌های ایدئولوژیک بین خود را کم‌رنگ و پاک می‌کنند. تلاش برای شکار و جلب رضایت رأی‌دهندگان در گردش، تعیین کننده شده، که منجر به جمع شدن احزاب بلحاظ سیاسی در مرکز گشته، جایی که بیشترین تعداد از رأی‌دهندگان حاشیه‌ای را می‌توان جذب کرد (۱۵). ویژگی‌هایی مانند قابلیت، توانایی و کارایی و اعتماد مهم‌تر از نمایندگی منافع گروه‌های مختلف و یا بنیادهای اجتماعی می‌شوند (۱۶).

تنوری مربوط به احزاب کارتلی مورد انتقاد قرار گرفته، از جمله این که این تنوری اختلافات، کشمکش‌ها و خط و مرزهای سیاسی بین احزاب را که حقیقتاً وجود داشته و بر زندگی سیاسی هر جامعه تأثیر گذار اند را، کم اهمیت جلوه می‌دهد (۱۷). اما روی هم رفته نمی‌توان از نظر دور داشت که رشد فردگرایی در جامعه، سیال شدن رأی‌دهندگان و ضعیف شدن پیوند بین احزاب و اعضاء و

گروه‌های اجتماعی را در پی داشته و همین خود موجب فراهم شدن امکان حرکت و تغییر جایگاه و مواضع احزاب بگونه‌ای کاملاً متفاوت با گذشته، در میدان سیاسی، گشته است.

Gissur O Erlingsson*

Mikael Persson*

پروفسور در دانشگاه شهر لینشوپینگ سوئد است.

SNS Demokratiråd*

فدراسیون تحقیق در کسب و کار و جامعه: فدراسیونی مستقل است که تحقیقات، جلسات آموزشی برای تصمیم‌گیرندگان مهم در زمینه کسب و کار برگزار می‌کند تا آن‌ها بتوانند تصمیماتی مبتنی بر داده‌ها و اطلاعات و تحلیل‌های موضوعی علمی اتخاذ نمایند. ۲۸۰ شرکت بزرگ، نهاد اداری و سازمان عضو آن هستند. مشورت دموکراسی، شورایی است که برای بهبود روش کار سیستم سیاسی سوئد تشکیل شده است.

Catch all partier *

*در سیاست، "چادر بزرگ" یا "حزب فرا گیر" نوعی حزب سیاسی است که در پی این است که از جنبه‌های گوناگون و ایدئولوژیک برای رأی‌دهندگان جذاب باشد. چنین حزبی با دیگر احزابی که ایدئولوژیک هستند و در پی جذب آرای کسانی هستند که به آن ایدئولوژی باور دارند و یا در تلاش متقاعد کردن دیگران به اعتقاد به آن ایدئولوژی هستند؛ تفاوت دارد.

Kartellpartier *

*"حزب کارتلی" یا "حزب سیاسی کارتلی" به حزبی گفته می‌شود که از منابع و امکانات دولتی برای حفظ و نگهداری موقعیت خود در سیستم سیاسی استفاده می‌کند.

باید گفت که "بحران احزاب" در یک نگاه دقیق‌تر اصطلاحی کلی است در رابطه با مجموعه متنوعی از تغییرات و چالش‌هایی که احزاب سیاسی با آن مواجه می‌شوند. این اصطلاح برای نامیدن پدیده‌های گوناگون که موجب سایش و ریزش اعضای احزاب می‌گردند به‌کار برده می‌شود، بعنوان نمونه؛ برآمد احزاب جدید "غیر سنتی"، حزب محیط زیست و حزب دموکرات‌های سوئد (یا چرا که نه، حزب حامی کپی بدون مجوز و حزب اقدام فمینیستی)، کاهش مشارکت در انتخابات، ضعیف شدن هویت حزبی، افزایش گردش رأی‌دهندگان، رونق گرفتن شبکه‌ها و جنبش‌های تک مطالبه‌ای، فزون‌تر شدن دشواری‌های رأی‌دهندگان در تمیز دادن خط و مرز سیاسی بین احزاب گوناگون از یکدیگر همه بعنوان کم شدن تأثیر و نفوذ سیاسی احزاب در نظر گرفته می‌شوند. این اصطلاح در بطن خود تهدیدی را حمل می‌کند که شامل مجموعه‌ای از پدیده‌های گوناگون است که استفاده از آن‌ها بی‌مورد باشد (۱۸).

لیبرال دموکراسی که الگوی الهام بخش سیاست در سوئد و اروپا است، بر این پیش‌فرض بنا شده که احزاب سیاسی الزاماً باید بعنوان حلقه‌های رابط بین شهروندان و تصمیم‌گیرندگان عمل کنند. تمرکز این الگو بر توانمندی احزاب در بیان، جمع‌آوری و کانالیزه کردن اختلافات کلیدی و انتقال آن‌ها به مؤسسات و نهادهای دموکراتیک است. اما، ضعیف شدن موضع و مقام رابطه احزاب با شهروندان توانمندی آن‌ها را در انجام چنین وظیفه‌ای از درون تهی و بی‌اثر می‌کند. وقتی که صحبت از "بحران احزاب" می‌کنیم، اشاره ما به ضعیف شدن توانمندی این احزاب در انجام وظیفه خود بمثابة چنین حلقه رابطی نیز است.

در این صورت پس منظور این اصطلاح که از احزاب سیاسی انتظار دارد که بعنوان حلقه رابط بین شهروندان و نمایندگان منتخب آن‌ها عمل کنند چیست؟ سیستم سیاسی سوئد را می‌توان بعنوان دموکراسی پارلمانی تعریف کرد که در آن احزاب سیاسی نقشی محوری دارند. احزاب سیاسی بگونه‌ای سنتی بعنوان کانال یا حلقه ارتباطی بین دولت و شهروندان تلقی می‌شوند. احزاب وظیفه دارند که آرزوها، مطالبات و شرایط شهروندان را به تصمیم‌گیرندگان سیاسی منتقل کرده و همزمان مشروعیت تصمیمات سیاسی اتخاذ شده را نزد شهروندان تأمین کنند. برای این که احزاب سیاسی بتوانند از عهده چنین کارکردی برآیند، ضرورتاً باید توان رهبری و بسیج سیاسی شهروندان را داشته باشند. بسیج و متقاعد کردن می‌تواند بعنوان مثال از طریق بحث‌های رسمی (عمومی)، گردهمایی سیاسی، همایش و کارهای آموزشی انجام شود. احزاب از طریق عرضه ایدئولوژی خود پیوند با مردم را توسعه داده، هویت‌های مشترک را تقویت کرده که در واقع کمک به قبول ارزش‌های حزبی است که بنوبه خود موجب تقویت ثبات در سیستم سیاسی می‌گردد (۱۹).

بخش مرکزی در بسیج سیاسی شهروندان این است که احزاب توانمندی این را داشته باشند که اهداف و منافع گروه‌های مختلف اجتماعی را نمایندگی و بیان کنند. آن‌جا که احزاب خواسته‌ها و منافع گروه‌های مختلف اجتماعی را بیان می‌کنند، درواقع کار احزاب معطوف به تصریح و شفاف کردن این خواسته‌ها است. (intresseartikulerings). بدین معنا که برای جلب افکار عمومی و در نهادهای تصمیم‌گیری سیاسی اجتماعی از طریق فرمول‌بندی و مطرح کردن نظرات و مطالبات گروه‌های مختلف، صدای این گروه‌ها می‌شوند.

زمانی که احزاب اهداف و منافع گروه‌های مختلف اجتماعی را نمایندگی می‌کنند، کار خود را معطوف به متمرکز کردن منافع (interesseaggregering) می‌کنند، یعنی این که احزاب به هماهنگ کردن نظرات کمک کرده، نظرات و مطالبات مختلفی که در بحث‌ها مطرح می‌شوند را ترکیب و متمرکز می‌نمایند. پیش از این که حزبی نقطه نظر رسمی خود را در مورد یک سؤال مشخص فرمول‌بندی

کند، حزب باید منافع و نقطه نظرات اعضاء و گروه‌های مختلف را با یکدیگر سبک و سنگین کرده و از آن طریق آن‌ها را در یک نقطه نظر معین با یکدیگر هماهنگ کند.

احزاب علاوه بر ایفای نقش فعال در بسیج سیاسی شهروندان، از طریق ترکیب و هماهنگ کردن (aggregering) و بیان و نمایندگی کردن منافع و اهداف گروه‌های مختلف اجتماعی، باید در تدارک جذب کاندیداهایی (نمایندگانی) برای نهادهای سیاسی باشند و نیز باید بگونه‌ای غیرمستقیم پاسخ‌گوی تصمیمات سیاسی گرفته شده نیز باشند. کار عضوگیری (جلب افراد) را احزاب از طریق فرآیندهای درونی انجام می‌دهند. حزب کاندیداهایی را برای ارگان‌های تصمیم‌گیری که شهروندان بتوانند از بین آن‌ها انتخاب کنند، نامزد می‌نماید، یا این که احزاب خود انتخاب می‌کنند که در نهادهای اجتماعی نماینده داشته باشند. کنترل احزاب بر تصمیم‌گیرندگان سیاسی بر این اساس پایه‌گذاری شده است که در حقیقت در مورد بیشتر سئوالات سیاسی، قبل از این که به نهاد تصمیم‌گیرنده ارجاع شوند، تصمیم‌گیری شده است. تعمق و تأمل رهبری و یا جلسات گروهی احزاب، اغلب نفوذ تعیین‌کننده‌ای بر تصمیماتی که در بحث‌های پارلمانی و یا شورای تصمیم‌گیری کمون، که در آن تصمیمات رسمی اتخاذ می‌گردد، دارند (۲۰).

برای احزاب سیاسی امروزه حفظ بسیج شهروندان جهت بیان و هماهنگ کردن خواسته‌ها و منافع گروه‌های مختلف اجتماعی، جذب و تأمین کاندیدا برای نهادها و نهادهای سیاسی و نیز پاسخ‌گو بودن در مقابل تصمیم‌گیری سیاسی، بسیار دشوار شده است. در دورانی که فردگرایی در جامعه به وجه غالب تبدیل شده، تعداد معدودی از شهروندان در پی جنبش‌های اجتماعی هستند که دارای ایدئولوژی باشند که مطالبه و خواسته‌های آن‌ها را، با در نظر داشت کل مسائل اجتماعی بیان می‌کنند. توسعه فناوری ارتباطات نوعی از سازمان شبکه‌ای را ترویج داده، که در آن هر شهروند به‌جای این که یک بسته کلی را بپذیرد که معنای آن همراهی با یک حزب سیاسی است، می‌تواند خود انتخاب کند که با کدام مسائل مشخص درگیر باشد.

لازمه این که احزاب سیاسی بتوانند بیان‌کننده منافع و مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی باشند، داشتن رابطه‌ای مداوم با مردم است. چنین پیوندی به این لحاظ ضروری است که احزاب بتوانند ارزش‌ها، نقطه نظرات و احساسات مردم را بشنوند و بخوانند. پس از آن برای این که بتوانند به آگاهی و بینش عمیق‌تر دست یابند، باید با شهروندان ارتباط و دیالوگ برقرار کنند. برای احزاب، بدون داشتن رابطه مداوم بسیار دشوار خواهد شد که بشکلی قابل اعتماد بتوانند مدعی نمایندگی و تجسم بیان منافع و اهداف گروه‌های مختلف اجتماعی باشند. اگر احزاب کماکان، حزب اعضای خود باشند، حداقل اعضای فعال می‌توانند عاملین برقراری چنین رابطه‌ای بشوند. توقع احزاب از اعضاء باید این باشد که در میان و جزیی از مردم باشند.

امروز دیگر تعداد اعضای فعال احزاب در حدی نیست که بتوانند چنین کارکردی را کاملاً متحقق کنند. بویژه، آن احزابی که پیش از این بعنوان "احزاب جنبش‌های مردمی" تعریف می‌شدند، مانند حزب سوسیال‌دموکرات و حزب مرکز. تغییرات چنین احزابی بسیار زیاد بوده است. احزاب سیاسی برای جبران این ریزش از روش‌های پیشرفته سنجش افکار عمومی استفاده می‌کنند، تمرکز ویژه روی گروه‌های مشخص اجتماعی و دیالوگ با شهروندان برای این که بتوانند به‌شکلی سیستماتیک "آن چه را که در اعماق افکار مردم در جریان است" شناسایی کنند. هرچه حزب به‌لحاظ اقتصادی بنیه قدرتمندتری داشته باشد، امکانات‌اش در جایگزین کردن اهمیت نقش اعضای فعال در این الگوی کار بیشتر خواهد بود.

تعدادی از احزاب نقیصه غیبت اعضاء را از طریق سازماندهی و به صدا درآوردن زنگ خانه‌ها جبران می‌کنند. اهداف چنین کمپینی می‌تواند متفاوت باشند. در زمان انتخابات ممکن است تلاش برای کسب آراء و پیروزی در انتخابات باشد. در شرایط دیگر موضوع این مبارزه می‌تواند در ارتباط با معرفی حزب و سیاست‌های آن برای شهروندان، و حتی شنیدن و خوانش آن چه که در اعماق فکر مردم می‌گذرد، باشد. اما، مراجعه به خانه‌ها براحتی می‌تواند تنها نوعی تنفس مصنوعی باشد، که خود معنایش دور شدن احزاب از مردم بوده و بنابراین باید "در خانه‌ها را زد" که رابطه با مردم را احیا کرد. همان‌گونه که آن صوفی هرمنسون* سوسیال دموکرات رئیس شورای شهر گوتنبرگ تأکید کرده:

"یکی از راهکارهای ما مراجعه به در خانه‌های مردم است، ولی در واقعیت امر این فرقه‌های مذهبی هستند که به خانه‌های مردم مراجعه می‌کنند. فرقه‌های مذهبی و مورمون‌سم‌ها* و این جور چیزها، چنین کاری را به این دلیل می‌کنند که مردم را نمی‌شناسند. جنبش کارگری سنگ مصب، که قبلاً هرگز در خانه‌ها را نمی‌زد. ما در بین مردم بودیم و مردم می‌دانستند که ما هستیم. حالا، ما هم در خانه‌ها را می‌زنیم زیرا که ما هم دیگر مردم را نمی‌شناسیم. فرقه‌های مذهبی در خانه‌ها را می‌زنند، جنبش مردمی نباید نیاز داشته باشد که در خانه‌های مردم را بزند" (۲۱).

کمبود اعضاء و عدم توانمندی در توسعه کانال‌های دیگر جهت خوانش ارزش‌ها، نقطه نظرات و احساسات گروه‌های مختلف اجتماعی، وظیفه تجسم و بیان کننده بودن اهداف و منافع این گروه‌ها را برای احزاب سیاسی دشوار می‌سازد. مابازای آن سخت‌تر شدن انجام وظیفه‌ی رابط بین شهروندان و نمایندگان منتخب آن‌ها می‌باشد.

اگر احزاب موفق نشوند که صدای خواسته‌ها و آرزوهای شهروندان باشند، عمل ترکیب و هماهنگی نظرات و مطالبات دشوار خواهد شد و در این صورت احزاب دیگر نمی‌توانند اهداف و منافع شهروندان را در نهادهای انتخاب شده نمایندگی کنند. چنانچه شهروندان هویت سیاسی خود را از طریق احزاب معرفی نکنند و یا این که اعتماد چندانی به احزاب سیاسی نداشته باشند، در این صورت چگونه احزاب می‌توانند ادعا کنند که دارای آن مشروعیت لازم اند که شهروندان را نمایندگی کنند؟ نظریه ترکیب و هماهنگی براین اساس است که احزاب دارای شکلی از پایگاه اجتماعی و یا هویت مشترک باشند، در صورت فقدان چنین پایگاه اجتماعی احزاب دیگر نظرات افراد را نمایندگی خواهند کرد، نه منافع گروه‌های اجتماعی را. شواهد موجود نشان می‌دهند که در یک جامعه شدیداً فردگرا شده تعداد بسیار کمتری از شهروندان دارای نوعی تعلق گروهی خاص هستند، فارغ از این که این گروه طبقه، حزب و یا هرچیز دیگر باشد. با توجه به این پیش‌فرض، این نظریه که احزاب نماینده گروه‌های اجتماعی و یا منافع گروهی می‌توانند باشند، از درون تهی می‌شود.

اگر احزاب قادر نباشند که صدا و بیان کننده ارزش‌ها، نقطه نظرات و احساسات شهروندان باشند و به شکلی مشروع آن‌ها را در پارلمان نمایندگی کنند، در این صورت وظیفه احزاب در بسیج شهروندان و جذب کاندیدها برای نهادهای انتخاباتی نیز دشوار می‌شود. می‌توان گفت که مقام و موقعیت حزب بعنوان حلقه رابط بین شهروندان و نمایندگان منتخب آن‌ها در یک دور باطل گرفتار شده است. اگر احزاب سیاسی آن گونه که شایسته است، مورد اعتماد شهروندان نباشند، در این صورت دیگر نباید در انتظار وجود یک هویت قوی حزبی باشیم. بدون یک هویت قوی حزبی، نازل بودن تعداد اعضای احزاب تداوم خواهد یافت. با کاهش تعداد اعضا امکانات احزاب در خوانش و ارائه اهداف و منافع شهروندان و نمایندگی کردن آن‌ها بگونه‌ای باورمند و معتبر در پارلمان دشوار خواهد شد. از این طریق مقام احزاب بمتابه حلقه رابط بین شهروندان و نمایندگان منتخب آن‌ها نیز از

درون تهی خواهد شد. چنین اتفاقی به سهم خود موجب کاهش بیشتر باور به نقش احزاب سیاسی خواهد شد.

زمانی که بسیج رأی دهندگان دور از دسترس احزاب سیاسی قرار گیرد، توان و مشروعیت احزاب در بیان کننده بودن و ترکیب و هماهنگ کردن اهداف و منافع گروه‌های مختلف اجتماعی نیز از بین می‌رود. زمانی که دیگر توان تجلی و نمایندگی اهداف و منافع گروه‌های مختلف اجتماعی وجود نداشته باشد، سیستم سیاسی با دو معضل مواجه می‌شود. اول این که، ریسک تخریب تدریجی اعتماد شهروندان نسبت به احزاب سیاسی وجود دارد، چرا که این احزاب دیگر توانایی انجام وظیفه‌ای را که برایشان در نظر گرفته شده را نداشته و انجام نمی‌دهند. دوم این که، مؤسسات دیگری نیز موجود نیست که بتوانند، و یا مشروعیت ندارند که قادر به پر کردن فضای آن کارکردی که تجلی و نمایندگی اهداف و منافع گروه‌های مختلف اجتماعی است را داشته باشند. شبکه‌ها، از هر نوع آن، برای ایجاد هرج و مرج اند و فاقد هرگونه ارتباط مردمی اند که بتوانند چنین کارکردی را داشته باشند. بعلاوه این جنبش‌ها و شبکه‌ها چنان بی‌ثبات هستند که بندرت قادرند هدف و آرزویی را که وظیفه سیاسی در پرسپکتیو عام باشد را بعهده گیرند. و اما از منظر دموکراسی: چگونه آدم می‌تواند انتظار مسئولیت سیاسی از یک چنین شبکه و نمایندگان آن داشته باشد؟ اگر دموکراسی پارلمانی دارای آن توانمندی نباشد که مردم را متقاعد کند چنین موسساتی (بعنوان نمونه احزاب سیاسی) می‌توانند نماینده، تجلی و بیان کننده اهداف و منافع گروه‌های مختلف اجتماعی باشند، در این صورت بنیاد دموکراسی پارلمانی از درون فرسوده خواهد شد.

زمانی که رأی دهندگان به احزاب سیاسی پشت کنند، مشروعیت کاندیداهای جذب و نامزد شده توسط حزب برای آن انجمن و نهاد سیاسی نیز بی‌معنا می‌شود. اگر رأی دهندگان اعتمادی به حزب نداشته باشند، چرا باید به کاندیداهایی که حزب نامزد کرده اعتماد داشته باشند؟ به همین شکل مشروعیت تصمیماتی که در انجمن و یا نهاد سیاسی اتخاذ می‌شوند نیز بی‌معنا می‌شوند، چرا که این تصمیمات در واقع اغلب در عمل در درون احزاب اتخاذ می‌شوند. احزاب تا کنون تلاش کرده‌اند که معضل مشروعیت را از طریق کمک گرفتن در افزایش بخش نامزد شدن فردی مدیریت کنند، و از این طریق بخشی از کنترل روی فرآیند جذب و نامزد شدن افراد را رها کنند.

بحران احزاب سیاسی در ارتباط با گلوبالیزاسیون و انقلاب در فناوری ارتباطات، که قدرت مؤسسات انتخاب شده توسط مردم را تهی کرده، نیز می‌باشد. در پی جهانی شدن و انقلاب در فناوری ارتباطات، قدرت به مؤسساتی با هویت غیر شفاف، نهادهای بین‌المللی و یا سازمان‌های فرا دولتی، برای نمونه اتحادیه اروپا منتقل شده است. بدین ترتیب امکانات شهروندان در بازخواست کردن مسئولیت سیاسی از نمایندگانی که در سطح ملی خود انتخاب کرده‌اند، فرسوده می‌شود، چرا که نمایندگان انتخابی آن‌ها مانند گذشته دارای قدرت سیاسی چندانی نیستند. معضل عدم امکان بازخواست مسئولیت سیاسی از نمایندگان موجب بروز احساسات بی‌قدرتی شده و زمینه‌ی مساعدی برای جنبش‌های پوپولیستی که در آن "مردم" در مقابل "جائفاگذاری" (احزاب سنتی) قرار داده می‌شوند، خواهد شد.

هم صدا با پژوهشگر جامعه‌شناسی و علوم سیاسی شنتال موفه*، شاید بتوان گفت که سیاست (نهادهایی که فرآیندهای سیاسی را تنظیم و مدیریت می‌کنند، مانند پارلمان و احزاب سیاسی) از سیاسی که همانا (احساسات، نظرات و الگوهای رفتاری که روحیه جمعی را طراحی می‌کنند که از طریق آن‌ها توزیع ارزش سیاسی عملی می‌شود) جدا افتاده است. این جدایی یک خلاء سیاسی را بوجود می‌آورد که موجب بروز استیصال سیاسی شهروندان می‌گردد.

معضلات جامعه امروزه گلوبال اند (بعنوان نمونه محیط زیست، مهاجرت و بحران‌های اقتصادی)، و یک معضل جهانی را نمی‌توان در محدوده ملی حل و فصل کرد. اقتصاد بین‌المللی جهانی شده است، ولی سیاست و دموکراسی زندانی دولت‌های ملی است.

این معضل می‌تواند به طرق متفاوت مدیریت گردد. در درجه نخست از طریق ملی کردن دگر باره سیاست، یا این که حداقل بخشی از آن، بعنوان نمونه انتقال دوباره پاره‌ای از حوزه‌های سیاسی از اتحادیه اروپا به خانه در کشور عضو. چنین راهکارهایی بمعنای کاهش ضرب‌آهنگ گلوبالیزاسیون خواهد بود، اما ممکن است امکانات بهتری برای بازخواست مسئولیت پذیری از سیاستمداران فراهم آورد که از این طریق برای دموکراسی پارلمانی مفید واقع گردد.

راه دیگر در جهت مخالف است - گلوبال کردن سیاست بعنوان مثال، از طریق تقویت امکانات شهروندان که بتوانند از تصمیم‌گیرندگان در سطح بین‌المللی و فرا دولتی بازخواست مسئولیت سیاسی بکنند. هر دو استراتژی در حقیقت دو جانبه (متقابل) نیستند. پاره از مسائل را می‌توان به عرصه ملی بازگرداند، ضمن این که همزمان امکان مطالبه مسئولیت پذیری سیاسی و بازخواست از سیاستمداران را بهبود بخشید. مشکل شناخت و تعیین این که کدامین موضوعات را می‌توان به عرصه ملی رجعت داد و واقعاً در انجام آن موفق شد، بدون این که با پی‌آمدهای منفی دیگری روبرو شویم (بعنوان مثال، بسته شدن بیشتر مرزها، کُند شدن توسعه اقتصادی، کاهش فهم و همدردی نسبت به دیگر کشورها و فرهنگ‌ها). و دیگر این که بوجود آوردن مکانیسم‌های مناسب و مؤثر جهت مطالبه مسئولیت پذیری سیاسی و بازخواست سیاستمداران در سطح بین‌المللی است. همان‌گونه که می‌دانید "توده مردم" واحد اروپایی وجود ندارد که قدرت بر اساس و به اعتبار آن بخواهد معین و از آن‌ها ناشی شود. تکه پاره شدن اتحادیه اروپا هم می‌تواند نشانی از این باشد که تحولات در سمت و سوی مخالف در جریان است.

وظیفه اصلی احزاب را می‌توان همچنین بعنوان کانالیزه کردن "موضوع سیاست" به "سیاست" تعریف کرد. یعنی این که ترکیب کردن و تعدیل نظرات و منافع افراد و گروه‌های سیاسی مختلف ("موضوع سیاست") به یک نقطه نظر مشترک حزبی، با این منظور که پس از آن با دیگر احزاب رقابت کرد که بتوان آن نقطه نظرات را در نهادها - بیشتر پارلمان - جایی که تصمیمات سیاسی در آن گرفته می‌شود، جاری نمود ("سیاست") (۲۲).

وقتی که در پی‌آمد انقلاب در فناوری ارتباطات ("موضوع سیاست") و ("سیاست") از هم دور می‌افتند، انجام چنین وظیفه‌ای برای احزاب سیاسی بمراتب دشوارتر می‌شود. زمانی که امر مشترک جامعه تکه پاره می‌گردد و نهادهای سیاسی بواسطه وابستگی‌ها، جهانی شدن گردش سرمایه و همکاری‌های فرا دولتی و بین‌المللی زه‌کشی و قدرت را تهی می‌کند، این سؤال مطرح می‌شود که پس احزاب در زندگی سیاسی امروز چه نقشی دارند و چه نقشی باید ایفا کنند؟

این تحول در کل برای دموکراسی پارلمانی این خطر را در بر دارد که محوریت آن بعنوان اصول سازمانی حیات اجتماعی کمتر گردد. در چنین شرایطی آیا امکانات چندانی برای خلق مجدد و یا تقویت رابطه بین احزاب سیاسی و شهروندان، و از آن طریق حتی تقویت مقام و جایگاه دموکراسی پارلمانی بعنوان سیاست شکل حکومتی وجود دارد؟ آری، قصد ما این است. انقلاب دیجیتالی و رشد شبکه‌های اجتماعی ابزار نوینی در دسترس احزاب سیاسی قرار داده که استفاده بهینه از آن‌ها می‌تواند موجب گردد که احزاب سیاسی بتوانند بعنوان پلاتفرم برای علاقه‌مندی و اشتغال سیاسی شهروندان اهمیت بیشتری پیدا کنند، که در این صورت مقام احزاب، بعنوان رابط بین دولت و شهروندان، و در تداوم حتی دموکراسی پارلمانی را تقویت خواهد کرد.

Peter Mair*

Gissur O Erlingsson*

Mikael Persson *

Pirat partiet *

Ann Sofie Hermansson *

* مورمونیزم، سنت دینی اصلی "جنبش قدیسان آخرالزمان" در "مسیحیت احیاگر" است. این جنبش در دهه ۱۸۲۰ در ایالات نیویورک بنیان نهاده شد. در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ مورمونیزم خود را از پروتستانیسم سنتی متمایز کرد. امروزه مورمونیزم آئین جدید غیر پروتستانی است که توسط اسمیت در دهه ۱۸۴۰ ترویج می‌شد. پس از مرگ اسمیت بیشتر مورمون‌ها در هجرت بریگم یانگ به سوی غرب به قلمروی یوتا از او پیروی کرده و خود را کلیسای عیسی مسیح قدیسان آخرالزمان نامیدند. گونه‌هایی که جزیی از این کلیسا نیستند شامل بنیادگرایی مورمون است، که خواهان حفظ آدابی چون چند همسری است. رسمی که کلیسای قدیسان ترکش کرده و چند مذهب کوچک مستقل.

Chantal Mouffe *

انقلاب دیجیتال و فردگرایی جامعه

آفت توانمندی احزاب سیاسی در انجام وظیفه بمثابة رابط بین شهروندان و نمایندگان انتخابی‌شان در ارتباط با انقلاب دیجیتال و فردگرا شدن جامعه است. احزاب تاکنون در متحول کردن نظرات سیاسی و اشکال سازمانی خود تا آن حد و سیاق که مناسب شهروندان در جامعه امروزی باشند، موفق نشده‌اند.

منشاء بیشتر احزاب سوند جامعه صنعتی دهه‌های ۱۹۰۰ بوده که متأثر از اختلافات و منازعات اجتماعی آن دوره است. امروز دیگر آن جامعه صنعتی در حال تغییر فاز (مرحله) است. بدون شک برای توسعه اقتصادی سوند صنایع دارای اهمیت زیادی هستند. اما، امروز دیگر صنایع و ساختارهای مورد نیاز آن‌ها در یک سمت و سو نیستند که بتوانند در کنار هم زندگی کنند و آن گونه نیستند که ما می‌خواهیم جامعه را بنا کنیم. ما به دلیل نبود یک اصطلاح مناسب، جامعه نوین در حال رشد را "جامعه علمی" و یا "جامعه اطلاعاتی" می‌نامیم. اگر چه شک نداریم که به احتمال نزدیک به یقین نسل بعد از ما آن را چیز دیگری خواهند نامید. ما انسان‌ها همواره دوران خود را بعداً نامگذاری می‌کنیم.

سیستم حزبی اروپایی مهر و نشان ثبات نیمه دوم دهه‌های ۱۹۰۰ را بر خود دارد. (در این دوره) کشورها توسعه یافتند و دگرگون شدند. اما، سیستم حزبی به حیات خود ادامه داد و پژواک اختلافات اجتماعی بود که دیگر موضوعیت نداشتند. پژوهشگران اجتماعی سیمور لیپست* و استین روکان* اظهار داشته اند که سیاست در دهه‌های نیمه دوم ۱۹۰۰ مشتق شده از منازعات انقلابات ملی و صنعتی بود (۲۳). *انقلابات ملی* در پی‌آمد فروپاشی فنودالیسم اروپایی و برپایی دولت‌های ملی متحقق شدند. گذار از رقابت و ستیز شاهان و دولت‌های محلی به دولت‌های ملی بمعنای رشد و ظهور مرکز – پیرامون از یک سو و دولت – کلیسا از سوی دیگر بود که خط فاصل اختلافات غالب بودند. مرکز – پیرامون بعنوان خط فاصل بین فرهنگ مسلط، که شامل دولت مرکزی بود، و منطقه پیرامونی که دارای فرهنگ و زبان متفاوت بود. خط فاصل کلیسا – دولت بین قدرتمندان مذهبی و دولت‌های سکولار پدید آمد. در ارتباط با شکوفایی و موفقیت مردم سالاری شهروندان حول محور این اختلافات بسیج شدند، که خود را در شکل احزاب سیاسی و یا دیگر جنبش‌های سیاسی بیان کرد. بدین ترتیب که احزاب منطقه‌ای گوناگون بعنوان مثال، (CiU) اتحادیه کاتالونی، حزب ملی اسکاتلند (SNP) و حزب ایرلند شمالی (Sinn Fein) نشان از اختلافات مرکز – پیرامون دارند، در حالی که احزاب دموکرات مسیحی در اروپا منشا آن‌ها در اختلافات کلیسا – دولت است.

انقلاب صنعتی دو اختلاف و خط فاصل دیگر را نیز موجب شد: شهر – روستا و همچنین کار – سرمایه. شهر – روستا بر پایه اختلاف و خط فاصل بین طبقه صاحبان زمین در روستاها از یک سو و از سوی دیگر جا افتادن و استقرار صنایع در شهرها. احزاب کشاورزان اسکاتلندی (که بعنوان مثال حزب مرکز سوند از آن ریشه گرفته) مجرای خروجی از اختلاف و خط فاصل شهر – روستا دارند. اختلاف کار – سرمایه بر اثر اختلاف بین طبقه کارگر که در صنایع کار می‌کرد از یک سو و کارفرمایان صنایع – و یا طبقه صاحب سرمایه از سوی دیگر بود. رشد احزاب کارگری مانند حزب سوسیال دموکرات‌ها و احزاب کمونیست ریشه و بنیاد اشان در این اختلافات است (۲۴).

به روش مشابهی که لیپست و روکان توسعه دوران کودکی دموکراسی اجتماعی را از جنبه ملی و انقلاب صنعتی تجزیه تحلیل کرده‌اند، تحولات پس از ۱۹۷۰ را می‌توان بعنوان آغاز یک انقلاب در

فناوری ارتباطات با مابازای عظیم معنا کرد. انقلاب در فناوری ارتباطات اهمیت و معنای قلمرو را از درون تهی کرد، که خود بر دولت‌های ملی که قدرت خود را مشخصاً بر کنترل روی یک محدوده جغرافیایی معین پایه‌گذاری کرده بودند، تأثیر گذاشت. به این ترتیب اهمیت دو اختلاف که لیست و روکان انقلابات ملی را از آن‌ها مشتق می‌دانند، مورد سؤال واقع شد: مرکز - پیرامون و کلیسا - دولت. کاهش اهمیت قلمرو موجب فرسوده شدن اهمیت صنعتی شدن سنتی که برپایه استقرار صنایع ثابت در یک محدوده معین جغرافیایی بود، شد که بنوبه خود اهمیت آن دو اختلافی را که لیست و روکان مشتق شده از انقلاب صنعتی می‌دانستند را زیر سؤال برد: شهر - روستا و کار - سرمایه. اما، در شرایط کنونی هنوز ما چیز زیادی در مورد این که کدامین اختلافات سیاسی مهمی در مسیر توسعه این انقلاب در فناوری ارتباط رشد خواهد کرد، نمی‌دانیم (۲۵).

موضوع انقلابات ملی در ارتباط با حاکمیت بر قلمرو و روش سازماندهی نظم سیاسی بود. انقلاب صنعتی در ارتباط با حاکمیت سرمایه و شیوه ساز و کار تولیدات مادی بود. به روش مشابه می‌توان گفت که انقلاب در فناوری ارتباطات می‌تواند در رابطه با تسلط یافتن نظم و روش تولید علم و دانش باشد. در جامعه اطلاعاتی دانش و نظریه‌ها در فرآیند تولید اهمیتی بمراتب بیشتر خواهند یافت، و خلاقیت و نوآوری به نیروی بارآوری مهمی تبدیل خواهد شد. از طرف دیگر در دیجیتالیسم و رشد جامعه دانش محور فرآیند تولید ارزش، دیگر در تولید کالاها، کارخانه و یا کارگران مزدگیر محصور نخواهد ماند. خلق کالاهای غیر مادی نیز همچنین به ساعت کار گره خورده نخواهد ماند. ارزش کالایی "اطلاعات" در جامعه دانش محور، چنانچه چند نفر آن را در اختیار داشته باشند، کم نخواهد شد. چرا که تولید اطلاعات آن را از همه دیگر کالاها جدا می‌کند. چنانچه دیگر ممکن نباشد که ارزش کار را در رابطه با زمانی که صرف آن شده اندازه گرفت و قیمت و ارزش اطلاعات به سمت صفر گرایش پیدا کند، در این صورت ما دیگر یک اقتصاد بازار کاراً نخواهیم داشت (۲۶).

شاید ما از همین حالا گرایش‌ها به سمت خط فاصل‌های مربوطه را که همراه با رشد جامعه اطلاعاتی پدیدار می‌شوند را مشاهده کرده‌ایم (۲۷). چنین خط فصل‌هایی را شاید بتوان ترم بازار - دانش نامید. کنشگران بازار در بازار دانش را یک کالا در بین دیگر کالاها می‌بینند، قابل داد و ستد در بازار جایی که عرضه و تقاضا تعیین کننده ارزش است. با توجه به این موضوع بازار کنشگرانی را بحرکت و بسیج می‌کند که دانش را بعنوان یک فرآیند اجتماعی و یک امکان مشترک می‌بینند که در درون خود دارای یک ارزش است. معیار کنشگران بازار در ارزش‌گذاری دانش توانمندی آن در تحصیل سود است. در مقابل برای کنشگران دانش، ارزش دانش بر پایه توانمندی آن در پدید آوردن خوانشی بامعنا از جهان تعیین می‌گردد. یک خط فاصل دیگر را می‌توان شبکه دولت‌های ملی بین‌المللی نامید. انقلاب در فناوری ارتباطات اهمیت و موقعیت مهم‌ترین پایه دولت ملی را، کنترل بر قلمرو، که در واقع زیربنایی برای خودگردانی و استقلال دولت‌های ملی بود را کاهش داده است. بجای آن نوعی شبکه‌ی بین‌المللی بدون یک پایه جغرافیایی (قلمرویی) را پدید آورده، که دانش ویژه قابلیت و ارزش‌های اعضای شبکه وجه پیوند و نگهدارنده آن‌ها در کنار هم است. مبارزه برای کلمه (متن) و تولید دانش بین کنشگران، بطور مثال در رابطه با قدرت و تعیین این که کدام دانش باید بعنوان زیربنا و اساس تصمیم‌گیری سیاسی جهت حل، مثلاً معضل فرا ملی (بین‌المللی) محیط زیست و یا مسائل مهاجرت قرار گیرد. مبارزه حول و حوش حق تقدم در زمینه تفسیر قوانین مربوط، حقوق بین‌المللی، مسائل مذهبی و مسائل اخلاقی. ریچارد فلوریدا* پژوهشگر جغرافیای اقتصادی مفهوم "آن طبقه خلاق" را بعنوان مهم‌ترین گروه اجتماعی نوین در جامعه اطلاعاتی ارائه داده است. این طبقه خلاق، تولیدگر و مولد دانش و پردازنده اطلاعات است، کار آن‌ها کسب سود و ارزش برای جامعه و حوزه

کسب و کار است. طبق برآورد فلوریدا، امروزه حدود ۳۰ درصد از نیروی کار در ایالات متحده آمریکا به طبقه مولد ارجاع می‌گردد (۲۷).

در جامعه صنعتی منطق تولید کالا جاری و اساس کارکرد این جامعه بود، حال منطقی بر پایه تولید دانش و ارزش‌های غیر مادی (معنوی) جایگزین آن شده است. اما، هنوز خط فاصل‌ها و اختلافات جدید به اندازه کافی توسعه نیافته‌اند که تشکلهای جمعی نوین، کنشگران سازمانیافته بتوانند پا جلو بگذارند و کارکرد احزاب سنتی سیاسی را بعهده گرفته، و خود را بعنوان نمایندگان اهداف و منافع گروه‌های مختلف اجتماعی بیان کنند. مجراهای رابط بین نهاد سیاست‌گذاری و موضوع سیاست کماکان در اختیار احزاب سنتی است، علیرغم این که پیوند و ارتباط آن‌ها با رأی‌دهندگان ضعیف شده و این احزاب کماکان حمل‌کننده آن خط فاصل‌ها و اختلافاتی هستند که بنیاد خود را در آن ملیت (ملی) و صنعت دارد، نه انقلاب در فناوری ارتباطات کنونی.

یکی از نشانه‌های رشد خط فاصل‌های جدید در سیاست در سوئد را می‌توانیم در تشدید اهمیت آزادی معتبر در عرصه‌های نظری دید. این جنبه از آزادی معتبر مقیاس * گال – تان نیز نامیده می‌شود که گال مخفف سه واژه سبز، آلترناتیو و لیبرتی یا همان آزادی هستند و تان مخفف سه واژه سنت، دیکتاتوری (اقتدارگرایی) و ناسیونالیستی می‌باشند. این مقیاس در ارتباط با ارزش‌ها دارای دو وجه است که در یک سوی آن گال قرار دارد که بیانگر شکیبایی، تحمل، شیوه‌های زندگی کردن بدیل (آلترناتیو) هنجار شکنی و فردیت است و در سوی دیگر ارزشی که سنت، خانواده، مذهب، ملت، دیسپلین و نظم و قانون، تان، قرار دارد. از جمله موضوعات مشخص سیاسی که معمولاً در ارتباط با ارزش‌های مقیاس آزادی/اقتدارگرایی هستند موضوعاتی مانند مسئله آوارگان – و مهاجرین سیاسی، فمینیسم/برابری جنسیتی، محیط زیست/ توسعه پایدار، موضوعات مربوط به سیاست دفاع و موضوعات مربوط به جرم و مجازات یافت می‌شوند (واقع می‌شوند) (۲۹).

احزاب سیاسی در مقیاس چپ – راست می‌توانند در بسیاری موارد موضعی نزدیک به هم داشته باشند ولی در مقیاس یا ابعاد آزادی – لیبرالیسم در فاصله بسیاری از یک دیگر قرار داشته باشند (بعنوان نمونه، حزب مرکز و دموکرات‌های مسیحی). حتی برعکس آن نیز طبیعتاً ممکن است. مواضع احزاب می‌توانند در مقیاس چپ – راست با یک دیگر فاصله زیادی داشته باشند، اما موضع آن‌ها در مقیاس آزادی – لیبرالیسم به یک دیگر بسیار نزدیک باشد (بعنوان نمونه، حزب چپ و مرکز).

در بخش زیادی از دهه ۱۹۰۰ سیستم حزبی سوئد متأثر از ثبات جاری حاکم در کشور بود. مقیاس چپ – راست ساختار زندگی سیاسی سوئد بود و پنج حزب در پارلمان نماینده داشتند: حزب چپ (قبلاً حزب کمونیست سوئد، همچنین حزب چپ کمونیستی)، سوسیال دموکرات‌ها، حزب مرکز (اتحادیه کشاورزان پیشین)، لیبرال‌ها (قبلاً حزب مردم)، همچنین حزب محافظه‌کاران (قبلاً حزب راست و تشکل حزبی محافظه‌کار).

ثبات بتدریج ضعیف شد و احزاب جدیدی به پارلمان راه یافتند. (حزب محیط زیست ۱۹۸۸، حزب دموکرات مسیحی ۱۹۹۱، دموکراسی نو ۱۹۹۱، دموکرات‌های سوئد ۲۰۱۰) (۳۰). احزاب جدید در آغاز چنین ادعا کردند که در خارج – و یا در صورت امکان فرای – صفت‌بندی چپ – راست خواهند ایستاد. اما این ادعا طول عمر چندانی نداشت. صفت‌بندی چپ – راست نشان داد که چنان قدرتمند است که در عمل این احزاب ناچار شدند که نسبت به آن موضع‌گیری کنند – حزب محیط زیست به چپ، دموکرات مسیحی‌ها و نیز دموکراسی نو و همچنین دموکرات‌های سوئد به بلوک راست پیوستند. این بلوک‌بندی حتی امروز نیز نقشی بنیادی در سیاست سوئد ایفا می‌کند، اگر چه سوسیال دموکرات‌ها

در حول و حوش قبل از انتخابات ۲۰۱۸ ابتدا سعی کردند که این بلوک‌بندی را با هدف تشکیل یک دولت فرا بلوکی ضعیف کنند.

اما جایگاه احزاب در ابعاد ارزشی گال – تان بگونه‌ای دیگر است. نزدیک‌ترین احزاب به قطب آزادی (گال)، احزاب محیط زیست، اقدام فمینیستی، حزب چپ و نیز بخش‌هایی از حزب مرکز و لیبرال‌ها هستند. حزب سوسیال‌دموکرات‌ها و بخش‌های دیگری از حزب مرکز و لیبرال‌ها در جایگاه میانه قرار می‌گیرند در حالی که محافظه‌کاران، دموکرات مسیحی‌ها همچنین و بویژه حزب دموکرات‌های سوئد بسیار نزدیک به قطب اقتدارگرایی (تان) قرار دارند.

در سال‌های اخیر موضوعاتی در رابطه با مقیاس ارزشی گال – تان فضای بیشتری از دستور کار سیاسی سوئد را اشغال کرده است. – سیاست پذیرش آوارگان، موضوعات مربوط به جرم و مجازات، مبارزه با تروریسم، دفاع و حتی شیوه زندگی – و موضوعاتی در ارتباط با هویت فردی بعنوان نمونه داشتن حجاب در مراسم رسمی، جداسازی زمان استفاده مردان و زنان از استخرهای شهرداری و یا این که چگونگی سلام و علیک با یکدیگر در سوئد (۳۱). پذیرش موج بزرگی از آوارگان به سوئد در پائیز ۲۰۱۵ و نیز موج ترورهای الهام گرفته از اسلام در اروپا – از جمله تهاجم با کامیون در خیابان ملکه در استکهلم – بر بحث‌های سیاسی تأثیرگذار بود و سئوالاتی را در مورد شفافیت، هویت، سوئدی بودن و امنیت را موجب شد. در بحث‌های المدان* در تابستان ۲۰۱۶ تمرکز و تأکید تقریباً همه رهبران احزاب بر "ارزش‌های سوئدی" بود. در یکی از مناظره‌های بین رهبران احزاب در پارلمان استفان لوفون سال ۲۰۱۶ را "سال نگرانی" نامید.

Seymour Lipser *

Stein Rokkan *

katalanska Convergencia Unio (CiU) *

اتحادیه کاتالونی، حزب سیاسی ایالت کاتالونی در اسپانیا است.

Richard Florida *

GAL – TAN *

گال – تان

اصطلاح گال – تان، اصطلاح یا مقیاسی است که نشان‌دهنده تقسیم‌بندی در بُعد ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی احزاب است. این مقیاس دارای شش وجه است که یک بُعد بهم پیوسته معرفی می‌شود. در این مفهوم "گال" در یک انتهای این مقیاس قرار دارد که برای نامیدن ارزش‌های سبز، آلترناتیو و آزادی و یا لیبرتنیسم بکار برده می‌شود. در انتهای دیگر این مقیاس ارزشی و در مقابل آن "تان" قرار دارد که برای بیان ارزش‌هایی مانند سنت، اقتدارگرایی و ناسیونالیسم بکار برده می‌شود. خط فاصل و اختلافات در این سیستم بیانگر چگونگی سیاست‌ها نبوده، بلکه اشاره به ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی دارد. این مقیاس از سال ۱۹۹۹ توسط گروه‌های تحقیقاتی مورد استفاده قرار گرفت. نظریه گال – تان بطور رسمی توسط هوگه، مارکز و ویلسون در سال ۲۰۰۲ رسمیت پیدا کرد. (ترجمه و خلاصه شده از ویکیپدیا. م).

Almedalen*

محلی که هر ساله در تعطیلات فصل تابستان رهبران احزاب سیاسی در آن جا حضور دارند و محلی برای بحث و گفتگو با مردم است.

Stefan Löfven*

وزیر اول و رئیس وقت دولت سوئد.

ما هنوز نمی‌دانیم که آیا صف‌بندی بیشتر پیرامون معیار گال – تان نشانه‌ای از بوجود آمدن یک اختلاف، خط فاصل اجتماعی است، یا نه؟ ممکن است طبقه خلاق منافع خود را در بهترین حالت حمایت از سیاستی که بنیاداش قطب خواهان آزادی است ببیند، در حالی که گروه‌هایی که خود را بازنده جهانی شدن احساس می‌کنند، پیرامون قطب اقتدارگرایی بسیج شوند. چنانچه ابعاد گال – تان نتوانند متکی به یک پایه اجتماعی باشند، در آن صورت این امکان وجود دارد که "سقوط" کرده و با بعد چپ – راست همگرا شوند.

تحولات فناوری بدین معناست که دیگر مردم چندان چون گذشته متکی به قلمرو (سرزمین وطنی، م) نیستند – جابجا شدن و سفر کردن و ارتباط برقرار کردن با مردم دیگر در آن سوی مرزهای قلمرو، آسان‌تر شده است. افزایش چنین آزادی در عمل امکان بیشتری برای انسان‌ها بوجود می‌آورد که پروژه‌های زندگی خود را تحقق بخشند. هویت فردی خیلی کمتر، آن گونه که در جامعه صنعتی بود، تحت تأثیر وابستگی گروهی خواهد بود. در یک همه پرسی پژوهشی در مورد وابستگی طبقاتی انسان‌ها، بیشتر افرادی که مورد پرسش قرار گرفتند، پاسخ داده‌اند که اساساً به هیچ طبقه اجتماعی تعلق ندارند. توان تحرک و جابجایی در زندگی کاری افزایش می‌یابد. در دهه ۱۹۵۰ "وفاداری" نوعی نشان افتخار بود و کسب و کار حول شعار "ما آدم‌های آواره‌ای نیستیم که هر روز کارمان را عوض کنیم"، بسیج شده بود. امروز استخدام در یک محل کار در چند دهه سابقه کاری چندان خوبی محسوب نمی‌شود.

فردگرایی همچنین بیانگر به‌روز شدن ارزش انسان است. در دوران جنگ سرد بسیاری از سیاستمداران سرشناس چنین ادعا می‌کردند موضوع حقوق بشر در دولت‌های ملی "امر داخلی" هر دولت معین است، و مداخله دیگران نسبت به هتک حرمت و تجاوز به حقوق انسان‌ها را نمی‌پذیرفتند. اما پس از پایان جنگ سرد موقعیت و مقام حقوق بشر بنفع مردم و با هزینه استقلال دولت‌ها تقویت شد. حتی سازمان ملل تصمیم گرفت که دولت‌ها "مسئول رعایت و حمایت از آن هستند"، که این نکته بمعنای حق مداخله بر علیه یک دولت خاص که در آن حقوق مردم مورد تعرض قرار می‌گیرد، است. تقویت حقوق انسان‌ها بدون در نظر داشت تضعیف موقعیت و قدرت دولت‌های ملی، قابل درک و فهم نیست، که بنوبه خود یکی از پی‌آمدهای تھی شدن کنترل دولت بر قلمرو بمثابة ابزار قدرت است.

کشور سوئد را گاهی بعنوان فردگرا ترین کشور جهان می‌نامند. نتیجه بررسی ارزش‌شناسی جهانی* چندین بار نشان داده که سوئدی‌ها همراه با شهروندان دیگر کشورهای اسکاندیناوی خود را با شهروندان دیگر کشورها بلحاظ اولویت دادن به ارزش‌های فردی مانند، استقلال فردی، ابراز و تحقق خواسته‌های شخصی، حقوق فردی و استقلال نظر متمایز می‌دانند. در این کشورها ارزش‌های گروهی و اجتماعی مانند ملت، خانواده، مذهب و سنت‌ها از اهمیت کمتری برخوردارند.

یک جامعه فردگرا، در قیاس با گذشته، امکانات بمراتب بیشتری برای انتخاب و شکل دادن به تصویر شخصیت و پروژه زندگی شخصی در اختیار شهروندان قرار می‌دهد. ملاقات با پزشک دیگر بندرت از طریق تلفن مستقیم بیمار به دکتر، جهت گرفتن وقت ویزیت صورت می‌گیرد. بجای این کار هر شهروند باید در درجه اول از طریق مراجعه به سیستم پیچیده درمان و انتخاب یک درمانگاه بعنوان یکی از اجزاء چنین فرآیندی اقدام کند. بیمار دیگر در مقابل پزشک منفعل نمی‌نشیند که به سنوالاتی پاسخ دهد که پزشک بیماری را تشخیص و سپس پاسخی مناسب برای درمان از او دریافت کند. بلکه اغلب خود بیمار با مراجعه به گوگل علامت بیماری خود را از طریق اینترنت مطالعه کرده و چند احتمال از نوع بیماری را پیدا می‌کند که در ملاقات با پزشک در مورد آن‌ها بحث و مشاوره کند. حتی نوع درمان نیز به موضوع بحث با پزشک و یا شاید چانه‌زنی تبدیل می‌شود، که در آن بیمار خود در

تعیین نوع درمان، احتمال ریسک، عوارض جانبی حاصل از نوع درمان و حتی فرآیند بهبود بیماری با پزشک به بحث و گفتگو می‌نشیند.

تحصیل فرزندان معنایش سرگردانی پیاپی سال‌ها بمنظور امکان انتخاب در هزار توی آلترناتیوهای گوناگون است. فردی که قصد خریدن یک اتومبیل نو را داشته باشد، خودش با مراجعه به کاتالوگ یا کامپیوتر، پیش از این که اتومبیل در کارخانه مونتاژ شود، می‌تواند تقریباً تمام خواسته‌ها و آرزوهای خود را تعیین و سفارش دهد. اکنون مردم دیگر اشتراک تلفن و شرکت برق خود را از میان انبوهی از بدیل‌های گوناگون انتخاب می‌کنند. سنوال این است که بشکل واقعی، حقیقتاً چه میزان از آزادی در این حق انتخاب نهفته است؟ آیا واقعاً ما در یک جبریت آزادی حق انتخاب زندگی نمی‌کنیم؟ (۳۲).

امروزه شهروندان نام فامیل خود را بصورتی گسترده تغییر می‌دهند. آن اسم فامیل‌های سنتی با پسوند "سون" (اندرسون، نیلسون، سونسون و غیره) وجه عمومیت خود را دیگر از دست داده و با اسامی مناسب و خواست شخصی افراد جایگزین شده‌اند. در اکثر موارد مراسم عقد و عروسی – چه در شکل کلیسایی و نیز اشکال دیگر آن – دیگر براساس خواست و آرزوهای عروس و داماد تدارک و برگزار می‌شوند. درج آگهی درگذشتگان در روزنامه‌ها اغلب شکل و فرم شخصی پیدا کرده‌اند. آن صلیب سنتی جای خود را به سمبل‌ها و علائم دیگر داده است. فردگرایی تا مرگ نیز همراه ماست. (۳۳).

*World values survey

ارزش شناسی جهانی.

فردگرایی، احزاب سیاسی را با هم‌آورد جدیدی نیز رو در رو کرده است. پیوند و رابطه بین شهروندان و احزاب سیاسی ضعیف شده و این معضل خود را در روی آوردن تعداد کمتری از رأی‌دهندگان به احزاب سیاسی و عضویت در آن‌ها نشان داده است (۳۴). در فاصله بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۱ تعداد اعضای احزاب در سوئد از بیش از ۶۰۰۰۰۰ نفر به حدود ۲۵۰۰۰۰ ریزش کرده است، بیشتر از نصف، تنها در طی ۲۰ سال (۳۵). سهم شهروندانی که خود را طرفدار یکی از احزاب سیاسی می‌پندارند در طی چند دهه اخیر کمتر از نصف شده است، از ۶۵ درصد در سال ۱۹۶۸ به ۲۷ درصد در سال ۲۰۱۴. به همین ترتیب سهم رأی‌دهندگانی که خود را قویاً معتقد به یکی از احزاب سیاسی می‌دانند از ۴۵ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۱۷ درصد در سال ۲۰۱۴ کاهش یافته است.

فردگرایی همچنین تأثیر خود را در رابطه بین تعلق طبقاتی و رأی دادن نیز نشان داده و آن‌چه که رأی‌دادن طبقاتی گفته می‌شد، فروکش کرده است. اختلاف بین میزان سهم طبقه کارگر و طبقه متوسط که به حزب سوسیال دموکرات رأی می‌دهند مرتب در حال کاهش است. سهم طبقه کارگر امروز تنها نصف آن چه است که در آغاز دهه ۱۹۶۰ بود.

تضعیف پیوند بین شهروندان و احزاب سیاسی موجب تحرک و گردش بیشتر انتخاب‌کنندگان نیز شده است. در طی دهه‌های اخیر، سهم رأی‌دهندگانی که حزب مورد نظر خود را در فاصله بین دو انتخابات عوض کرده‌اند سه برابر شده است. از ۱۱ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۳۵ درصد در سال ۲۰۱۴. سهم رأی‌دهندگانی که تصمیم خود در مورد حزب مورد نظرشان را تنها در هنگامه تبلیغات انتخاباتی می‌گیرند نیز سه برابر، از ۱۸ درصد در سال ۱۹۶۴ به ۵۹ درصد در سال ۲۰۱۴ افزایش یافته است (۳۶).

فردگرایی جامعه به این معنا نیست که مشغله سیاسی مردم سوئد نسبت به گذشته کمتر شده، خیر این امر به همان میزان گذشته می‌باشد، و تنها دیگر از طریق احزاب سیاسی سنتی کانالیزه نمی‌شود. رویکرد امروز بسیاری از مردم نسبت به امر سیاست مانند رفتار در مقابل یک میز بوفه غذا است. مردم خود را درگیر موضوعات مشخص سیاسی که بیشتر دل‌نگران آن هستند (بعنوان نمونه، سیاست پناهنده پذیری، محیط زیست، ضد نژادپرستی، صلح، برابری جنسیتی، حقوق حیوانات) می‌کنند، بجای این که وارد یک حزب سیاسی شوند و خود را بخشی ماندگار مقید به ایدئولوژی و کل سیاست‌های آن حزب کنند.

به‌همین گونه که تحولات فناوری‌های اطلاعاتی پیوند بین احزاب و رأی‌دهندگان را کمتر کرده، رابطه شهروندان با رسانه‌های ارتباط جمعی نیز فردی شده است. رابطه بین نظرات سیاسی افراد و استفاده از وسایل ارتباط جمعی نیز ضعیف شده است. مطبوعات قدیمی حزبی که در آن‌ها روزنامه با احزاب سیاسی همکاری داشتند، عمدتاً در بخش پایانی دهه ۱۹۰۰ خاتمه یافته است. امروز بیشتر روزنامه‌ها روزانه تنها یک ستون ثابت در صفحه اصلی خود دارند که در مورد موضوعات مشخص سیاسی موضع‌گیری می‌کنند. اما نظرات سیاسی رأی‌دهندگان کمتر متأثر از انتخاب نوع روزنامه است (۳۷).

دیجیتالیسم و تعداد زیادی پلتفرم‌های رسانه‌ای جدید گردش چرخه جریان اخبار را که در طی شبانه روز در جریان است را تقویت کرده است. احزاب سیاسی و در درجه اول نماینده احزاب در معرض بیشترین فشار قرار دارند و باید در هر موضوع مشخص در مقابل رسانه‌ها حضور یابند و در دسترس باشند و در باره تحولات سیاسی و خواست افکار عمومی اظهار نظر کنند. حرکت رأی‌دهندگان، احزاب سیاسی را ناچار به تن دادن به منطقی کرده که به پیروی از آن هر رأی‌دهنده

باید هر روز از نو جذب شود. رقابت در عرصه تأثیرگذاری از طریق رسانه‌ها رشد کرده است. بعنوان نمونه دو روزنامه آفتون بلادت* و اکسپرسن* در هنگامه تبلیغات انتخاباتی سال ۲۰۱۴ هر یک اقدام به برگزاری نوعی مناظره بین رهبران احزاب کردند که بصورت زنده از تلویزیون اینترنتی هر روزنامه از طریق تارنمای آن‌ها پخش می‌شد. کلیه رهبران احزاب در این مناظره‌ها شرکت کردند. اگرچه تعداد رأی‌دهندگانی که مناظره‌های بین رهبران احزاب را نگاه کردند، مشخص نیست، اما بحث‌های مناظره‌ها مورد توجه رسانه‌ای زیادی، در درجه نخست در همان روزنامه مربوطه و پس از آن حتی در دیگر رسانه‌ها واقع شد.

فضای مانور سیاستمداران در زمان کارزار انتخاباتی در رسانه‌های سنتی کاهش می‌یابد، ضمن این که فضای مانور خبرنگاران و مفسران سیاسی افزایش می‌یابد. سازمان‌های مدافع منافع صنفی، قبل از همه اتحادیه‌ها، فضای مانور شدیداً محدودتری پیدا می‌کنند. جایگاه و موقعیت طرح مسائل خاص سیاسی ضعیف می‌شود، در حالی که تجزیه و تحلیل نمایش‌های سیاسی معنا و اهمیت زیادی پیدا می‌کند (۳۸).

Aftonbladet *

Expressen *

ظهور یک حس مشترک (دیجیتالی) در یک زمانه فردگرا شده

بموازات شتاب فردگرایی جامعه روحیات جمعی دیجیتالی نوین بروز و رشد می‌کنند. بنیاد بسیاری از این روحیه جمعی نوین در پیوند با دانش و اطلاعات است. کار بی‌نظیر ایجاد دانشنامه ویکیپدیا توسط خود کاربران انجام شد و تنها در طی چند سال بعنوان یک فرهنگ چند جلدی که در دنیای آنالوگ مشابهی ندارد، به موفقیت رسید. در آپریل ۲۰۱۸ ویکیپدیا بیش از ۴۰ میلیون مقاله در سطح بین‌المللی داشته و نسخه سوندی زبان آن دارای ۳۷۸۴۰۰۰ مقاله بوده است (۳۹). نوشتن در ویکیپدیا همچون یک جنبش توده‌ای متحول شده و حتی دوره‌های آموزشی برای چگونگی بهتر نوشتن و ثبت آن در دانشنامه وجود دارند.

امروز فیسبوک بیش از ۲،۲ میلیارد نفر کاربر فعال دارد. هر روز بیش از ۳۰۰ میلیون عکس و تصویر روی فیسبوک بارگذاری می‌شوند. در هر دقیقه نزدیک ۳۰۰۰۰۰ به‌روز رسانی شخصی صورت می‌گیرد و ۵۱۰۰۰۰ اظهار نظر ثبت می‌گردد. دشوار است که بتوان موفقیت فیسبوک را برآورد کرد. در یک گروه مشخص فیسبوکی – باز و یا بسته – افراد بسیار فراتر از مرزهای سنتی جغرافیایی و قلمروی با یکدیگر ارتباط می‌گیرند. در این‌جا هویت‌های جدید دیجیتالی (ما که می‌خواهیم این عارضه را متوقف کنیم) بر هویت‌های سنتی که منشاء آن‌ها مناطق جغرافیایی است (ما که از منطقه ایکس می‌آئیم) برتری پیدا می‌کنند (۴۰). در اتفاقات و موارد مهم – بحث‌های انتخاباتی، برنامه‌های ورزشی، فستیوال‌های موسیقی – از تویتر از هر گوشه و کنار با نقطه نظرات متفاوت استفاده می‌شود. بدون شک، تشخیص صدا و نقطه نظرات از یکدیگر ممکن است. اما، کل جریان خود تجسمی از دانش و احساسات پُر رنگ است. گروه‌ها از طریق هشتک‌ها با علاقه‌مندی نسبت به یک موضوع خاص، مثلاً سیاست، ورزش، تفریح کردن و یا رویدادی که در جریان است، گردهم می‌آیند و تبادل نظر می‌کنند. در تارنماهای بحث و گفتگو مانند فلاشبک (تجدید خاطره، دوباره زنده کردن. م) یا زندگی خانوادگی گروه‌های زیرمجموعه‌ای گردهم می‌آیند که شرکت کنندگان با مشارکت یکدیگر موضوعات مختلف را به بحث می‌گذارند و یا مشکل معینی را حل می‌کنند. سنوالاتی مانند "مشکل کامپیوتر من از چه می‌تواند باشد؟"، "چگونه می‌توان به ساده‌ترین شکل ممکن بنگاه‌های مسکن را با یکدیگر مقایسه کرد؟" و یا این که "این چه نوع گلی است که به یکباره در باغچه من روئیده است؟" توسط افرادی که اصلاً با یکدیگر هیچ‌گونه آشنایی ندارند، بحث و حل و فصل می‌شوند. حتی مشکلات درمانی و مثلاً سنوالاتی پیرامون تربیت فرزندان، مسافرت، سکس و مواد مخدر موضوعات مورد بحث هستند.

بخش زیادی از بسیج‌های سیاسی از طریق رسانه‌های اجتماعی و یا دیگر پلتفرم‌های دیجیتالی صورت می‌گیرند. تاکنون نشان داده شده که هویت‌های جمعی (مشترک) و تعلق گروهی که از طریق نت بوجود می‌آیند، در حال گردش و بیشتر از آن هویت و تعلق گروهی مربوط به جامعه صنعتی و دنیای آنالوگ قابل تغییر اند. ما امروز نمی‌دانیم که چنین وضعیتی تغییر خواهد کرد، یا نه – شاید نوعی "نرمال شدن" این هویت‌های ایجاد شده دیجیتالی و تعلقات پدید آید که بیشتر یادآور آن هویت و تعلقات گروهی باشند که ما به آن‌ها خو گرفته‌ایم. و یا شاید چنین اتفاقی نیفتد و همین انعطاف‌پذیری هویت‌ها و وابستگی‌های گروهی، خود همان نرمال شدن باشد. اشکال شدیداً سیال بسیج کردن، بدون شک بر شکل سیاست‌ورزی تأثیرگذار خواهد بود: احزاب، نمایندگان انتخابی مورد اعتماد، مشارکت، برنامه حزبی و رأی‌گیری‌ها بدون شک هم بلحاظ فنی و هم اجتماعی تحت تأثیر قرار خواهند گرفت.

خط فاصل‌های منازعات در جامعه از هم اکنون تحت تأثیر دیجیتالی شدن قرار گرفته‌اند. علت آن شکوفا و جاری شدن سریع‌تر چشم‌اندازهای نوین و روش زندگی، و نیز مسائلی که در ارتباط با فرهنگ در بسیج و حرکت‌های سیاسی است که اهمیت بمراتب بیشتری یافته‌اند. علیرغم همه مرثیه‌ای که در مرگ احساسات ناسیونالیستی سر داده شده بود، چنین احساساتی کماکان استوار و پا برجا هستند، از جمله به این دلیل که دولت انحصار مرکزی حفظ نظم در برگزاری انتخابات سیاسی را همان الگوی خاصی که نهادهای انتخاب شده مشروعیت آن را دارند، اتفاق بیفتد و تصمیمات غیر قابل تغییر بگیرند. دیجیتالی شدن خود این دو شالوده را به احتمال زیاد تحت تأثیر قرار نخواهد داد، اما دیجیتالی شدن تغییرپذیری و حرکت بسمت فرا جناحی عمل کردن را سهل‌تر خواهد کرد، موردی که مشروعیت را نیز می‌تواند زیر علامت سؤال ببرد: آیا در آینده می‌توان یک حس مشترک ملی مستقل را تنها با تکیه بر عنصر شهروندی حفظ کرد، در شرایطی که تعداد زیادی از شهروندان به تجمع‌ها و هویت‌های فراملی تعلق دارند؟ آیا نباید مشروعیت تصمیمات گرفته شده در مقیاس بسیار بیشتری از حال، با توجه به ارزش‌ها و سمبل‌های مشترک بگونه‌ای تعیین شوند که دربرگیرنده همه آن‌هایی که در کشور ما زندگی می‌کنند، باشند؟

تفاوت بین دیجیتال و آنالوگ در حال حل شدن است. دیجیتالی شدن بدنه جامعه را آن چنان عایق‌بندی می‌کند که دیجیتالیسم به بخشی طبیعی از هستی و زندگی ما تبدیل خواهد شد، به‌همین شکلی که هوا را تنفس می‌کنیم و یا با دوستان و آشنایان خود معاشرت می‌کنیم.

بنابراین، برای نسل جدید "دیجیتال" پدیده‌ای نخواهد بود که این نسل از آن برای تقویت، بزرگ کردن یا تبدیل، به آن معنا و سیاقی که در آنالوگ بود، استفاده کنند. برای این نسل نقش دیجیتال به همان سادگی نقطه آغاز و حرکتی خواهد بود که رادیو و تلویزیون برای نسل ما بود و یا روزنامه برای والدین امان. دیجیتال برای نسل امروز گسست و جدایی از دیگر اشکال کنش‌های متقابل نخواهد بود، دیجیتال برای آن‌ها به هنجار تبدیل خواهد شد و در نتیجه این ظرفیت موجود است که امکانات درونی تکنیک، بطور مثال پلاتفرم‌های مختلف را، که ما امروز هنوز نمی‌توانیم چگونگی آن را ببینیم، ترکیب و توسعه دهد.

انقلاب دیجیتالی، انقلاب صنعتی زمان ماست. انقلاب صنعتی، ساز و کار جامعه را دو باره سر و سامان داد، رابطه قدرت را دگرگون کرد و خط فاصل و اختلافات اجتماعی و سیاسی نوینی را بوجود آورد. بنابراین سؤال این است که، نه این که اگر، بلکه به‌کدام روش این انقلاب دیجیتالی بر جامعه و راه و روش زندگی کردن ما تأثیر خواهد گذاشت.

